



The Roles of Teachers in Teaching Religion

Maryam Sharifi Darvazeh –

Ahmad Reza Nasr Esfahani —

Ebrahim Mirshah J'afari —

Abstract

The purpose of this study is to analyze the lived experiences of teachers and specialists in various religious and educational sciences regarding the role of teachers in religious education in the second phase of primary school. To achieve this goal, semi-structured interviews were conducted with the teachers and the experts, and coding and categorization techniques were used to analyze the data. After the analysis, the data obtained from the interviews on teachers' roles in religious education were divided into three categories: expert and insightful, teachers' emotional relationship (as friends and guides), and the role teachers as models. Playing each of these roles requires characteristics and practices by the teachers to be effective. As an expert and insightful person, the teacher must have the required concern and mastery of religious subjects, as well as the ability to recognize and show proper practice in educational situations. Making an emotional and intimate relationship with students is also possible by showing appropriate measures such as warm and intimate conversations with students, various techniques of encouragement, humor and cheerful mood, motivation and comfortable relations. Most importantly, in order for the teachers to be considered as models for the students, there must be an acceptable balance between their speeches and behaviors.

Keywords: *religious education, teachers' roles, model, friend and guide, expert and insightful.*

– PhD candidate in curriculum planning, University of Isfahan

— Corresponding author: full professor at the Department of Educational Sciences, University of Isfahan

— Full professor at the Department of Educational Sciences, University of Isfahan

نقش‌های آموزگاران در آموزش دین

مریم شریفی دروازه -

ابراهیم میرشاه‌جعفری -

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۴/۲۵

احمدرضا نصر اصفهانی -

پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۰/۰۸

چکیده

هدف این پژوهش، واکاوی تجارب زیسته آموزگاران و متخصصین علوم دینی و تربیتی درخصوص نقش‌های آموزگاران در آموزش دینی در دوره دوم دبستان است. برای دستیابی به این هدف از مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با آموزگاران و متخصصین استفاده شد و برای تجزیه و تحلیل اطلاعات از روش کدگذاری و مقوله‌بندی استفاده شد. پس از تجزیه و تحلیل، داده‌های حاصل از مصاحبه درخصوص نقش‌های معلم در آموزش دینی، به سه مقوله متخصص و بادرایت، ارتباط عاطفی معلم (دوست و راهنما) و نقش الگویی دسته‌بندی شد. ایفای هر یک از نقش‌ها نیازمند الزامات و تدابیری از جانب معلم است تا اثرگذار باشد. معلم به‌عنوان متخصص و مدیر باید دارای قابلیت‌های علاقه و تسلط لازم بر موضوعات دینی توانایی تشخیص و عملکرد مناسب در موقعیت‌های تربیتی باشد. برقراری ارتباط عاطفی و صمیمی با دانش‌آموزان نیز، با استفاده از عملکردهای مناسب آموزگار از قبیل گفتگوی ساده و خودمانی با دانش‌آموزان، استفاده از روش‌های تشویقی متنوع، شوخ‌طبعی و روحیه شاد و فعالیت‌های محرک و غیررسمی میسر می‌شود. از همه مهم‌تر، معلم برای اینکه به‌عنوان الگو مورد توجه دانش‌آموزان قرار گیرد، باید بین گفتار و رفتارش تناسب وجود داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: آموزش دینی؛ نقش‌های معلم؛ الگو؛ دوست و راهنما؛ متخصص و بادرایت

* دانشجوی دکتری برنامه‌ریزی درسی دانشگاه اصفهان

** نویسنده مسئول: استاد گروه علوم تربیتی دانشگاه اصفهان

*** استاد گروه علوم تربیتی دانشگاه اصفهان

مقدمه

پیشرفت در آموزش و پرورش عموماً به صلاحیت و توانایی‌های کارکنان آموزشی به‌خصوص به ویژگی‌های انسانی، تربیتی و حرفه‌ای تک‌تک معلمان بستگی دارد. به تعبیر گیج^۱ (۱۹۶۳)، بی‌تردید هیچ فرد دیگری جز معلم نمی‌تواند تأثیر بیشتری بر آنچه در مدارس می‌گذرد، داشته باشد. این معلم است که می‌تواند فرایند تعلیم و تربیت را فرایندی توأم با لذت و کامیابی یا مایوس‌کننده و بی‌ثمر سازد. موفقیت یا شکست بهترین یا ضعیف‌ترین برنامه‌های درسی به طراحی و اجرای معلم بستگی دارد. معلم با آموختن مهارت‌ها و اصول تدریس با انواع مختلف موضوعات درسی، فراگیران متعدد، سطوح، موقعیت‌ها و شرایط متغیر مواجه است. محیط کلاس با وجود افراد متفاوت با نیازهای متمایز از همدیگر، نیازمند مواجهه خلاقانه و مبتکرانه است که در قالب تدریس انجام می‌شود. بنابراین، فرایند اجرایی در چنین موقعیت‌هایی نیازمند هنرمندی، ورزیدگی و هنرمندانه عمل کردن معلم در تدریس است. به‌کارگیری اصول تدریس در موقعیت‌های اجرایی متغیر نیازمند خلاقیت، ابتکار و خبرگی است (مرادی و همکاران، ۱۳۹۰).

تدریس، ماهیتاً کاری رویه‌ای و روشمند و مستلزم پیروی از قواعد و دستورالعمل‌های عام و شناخته شده نیست. موقعیت‌های آموزشی و سازمانی به‌طور فزاینده‌ای به مهارت‌های تصمیم‌گیری، حل مسئله و دیگر مهارت‌های شناختی پیچیده نیاز دارند تا وظایف فاقد ساختار را به نحو مطلوب مدیریت کنند. تدریس راه‌یابانه تدریسی است که دارای وجوهی از خلاقیت، بداهگی و مهارت در برخورد با موقعیت‌های نامطمئن و دشوار تصمیم‌گیری و عمل است. با توجه به ویژگی‌های موقعیت پیچیده تدریس باید نقش مهم و غیرقابل‌انکاری برای معلم به‌عنوان رهبر و هدایت‌کننده اصلی این موقعیت قائل شد. مطلوبیت حرفه‌ای معلم در گرو مطلوبیت عملکرد او در موقعیت‌های عملی، سلامت استدلال‌ها و کیفیت انتخاب‌ها و تصمیماتش است. برای حل مسئله نیاز به دانش درباره آن مسئله و راهبردهای مناسب برای حل آن دارد. دانش و تجربه موردنیاز را به تدریج ذخیره می‌کند. اما مهارت‌های راهبردی متناسب برای به‌کارگیری در موقعیت و حل مسائل در این موقعیت‌ها، ماهیت راه‌یابانه، اکتشافی و به تعبیر دقیق تر هیوریستیک دارند و نیازمند آموزش هستند (آل‌مراد و همکاران، ۱۳۹۶).

به اعتقاد هوانگ و لین^۱ (۲۰۱۴) بعضی از معلمان بسیار محبوب و موردقبول هستند و دانش‌آموزان دوست دارند در کلاس آنها حضور یابند. آنها ویژگی‌هایی دارند که عمیقاً دانش‌آموزان را جذب می‌کنند درحالی‌که همه معلمان آن ویژگی‌ها را ندارند. این امر کارizمای تدریس نامیده می‌شود.

شولمن با مطرح کردن بحث اجتماع‌های یادگیری به ارائه الگوهای مختلفی در این زمینه برای توسعه فهم و یادگیری معلمان پرداخت که یکی از مهم‌ترین این الگوها، الگوی توسعه اجتماع‌های یادگیری معلمان و یادگیرندگان است. براساس این الگو، معلمان از آمادگی برای دنبال کردن تصویری از کلاس درس یا مدرسه، علاقه و اشتیاق زیاد برای صرف انرژی و زمان برای تدریس، فهم بیشتر از مفاهیم و اصولی که برای تدریس مورد نیاز است، توانایی بیشتر برای درگیر شدن در اشکال پیچیده عمل تربیتی و سازمانی، توانایی یادگیری از تجارب خود و دیگران هنگام تفکر فعال و تأمل در افعال خود، و توانایی کسب تجربه حین کارکردن به‌عنوان یک عضو از اجتماع یادگیری برخوردار می‌باشند. به‌بیان‌دیگر، عناصر این الگوی یادگیری و رشد معلم عبارتند از:

۱. تصویر ذهنی یا آمادگی: یک معلم باید برای تدریس آماده شود و تصویر ذهنی خود را از نوع خاص یادگیری و فهم دانش‌آموزان، فرایند یادگیری و فعالیت‌های گروهی و انفرادی کلاس رشد و توسعه دهد.

۲. علاقه و انگیزش: معلم علاقه‌مند و باانگیزه می‌تواند تصویر ذهنی جدیدی از تدریس داشته باشد و روش‌های تدریس خود را تغییر دهد. بنابراین، یک معلم بدون انگیزه و علاقه، تلاش کمی برای تغییر روش‌های تدریس خود دارد.

۳. توانایی: یک معلم باید بداند که چه تدریس کند و چگونه آن را تدریس نماید. یک معلم در درجه اول باید اصول، مفاهیم و موضوع‌های درسی موجود در برنامه درسی را بفهمد. همچنین تعامل و ارتباط آنها را با یکدیگر درک نماید و توانایی انتقال مفاهیم و به‌کارگیری آنها را در عمل داشته باشد.

۴. فهم: فهم دارای دامنه گسترده‌ای است که ناظر بر فهم محتوای درون رشته و دانش بین‌رشته‌ای، فهم برنامه درسی، فهم دانش تربیتی محتوا، فهم اصول مدیریت و سازماندهی کلاس درس و فعالیت‌های گروهی، فهم سنجش کلاس درس، اجتماع یادگیری و فهم و درک رشد

عقلانی، اجتماعی، فرهنگی و شخصیتی دانش آموزان می باشد.

۵. توانایی عملکردهای مناسب در عمل: این مرحله که قلب تدریس است، توانایی برای عمل عقلانی و سازگار نام دارد. در این مرحله معلم باید بتواند در عمل های گوناگون به صورت ماهرانه عمل کند و همچنین بتواند نوع تدریس خود را با توجه به پیچیدگی عمل انتخاب کند.

۶. یادگیری از تجربه همراه با تفکر و تأمل (بازخورد): یک معلم باید توانایی یادگیری از تجارب خود و دیگران را داشته باشد. بنابراین، باید ظرفیت تغییر هدف مند و مفید را داشته باشد. این عنصر به عنوان عنصر کلیدی این الگو عمل می کند و عنصری مهم در رشد و توسعه اجتماع معلمان و یادگیرندگان به شمار می رود (شولمن و شولمن^۱، ۲۰۰۴).

فنسترماکر و ریچاردسون^۲ سه عنصر را برای معلم و تدریس خوب معرفی می کنند که عبارتند از: فعالیت های منطقی^۳، فعالیت های روان شناختی^۴ و فعالیت های اخلاقی^۵. فنسترماکر دو عنصر اول را از توماس گرین گرفته و عنصر سوم برگرفته از افکار و ایده های خود اوست. عنصر کفایت منطقی دربرگیرنده فعالیت هایی مانند تعریف کردن، ارائه دادن، توضیح دادن، اصلاح کردن و تفسیر کردن موضوع های درسی آن حوزه خاص از دانش است. کفایت روان شناختی شامل فعالیت هایی مانند برانگیختن یادگیرندگان، تشویق کردن، پاداش دادن، تنبیه کردن، برنامه ریزی و ارزشیابی است و عنصر کفایت اخلاقی متضمن امور اخلاقی مانند صداقت، شجاعت، صبر و تحمل، ترحم و احترام و انصاف می باشد (فنسترماکر و ریچاردسون، ۲۰۰۵).

فنسترماکر معتقد است که در سی سال گذشته بسیاری از مطالعات در زمینه تدریس کلاسی بر رابطه بین رفتار معلمان و آنچه دانش آموزان از معلمان یاد گرفته اند، تمرکز کرده اند. او به این رویکرد نقدهای زیادی از جمله عدم توجه به سطوح بالای مهارت های عقلانی مانند تفکر انتقادی و خلاقیت، عدم توجه به فضیلت های اخلاقی مانند درستکاری و انصاف وارد کرده است. فنسترماکر مفهوم منش^۶ را در مقابل مفهوم روش مطرح می کند و مفهوم روش را برگرفته از روان شناسی رفتارگرا و نظریه های یادگیری که در اواسط قرن بیستم حاکم بوده اند، می داند. او مفهوم منش را

1. Shulman & Shulman
2. Fenstermacher & Richardson
3. logical acts
4. Psychological acts
5. Moral acts
6. Manner

برای معلم بسیار بااهمیت می‌داند و به عقیده او اگر معلم بخواهد در زمینه ترویج فضیلت‌های اخلاقی و عقلانی موفق باشد، باید در بالاترین سطح از نظر منش باشد (فنستر ماخر، ۲۰۰۱). ریچاردسون و فنستر ماخر منش را به‌عنوان یک عمل پایدار همراه با مجموعه ویژگی‌های شخصیتی نسبتاً ثابتی که با فضیلت‌های سطح بالای انسانی و اخلاقی مرتبط هستند، تعریف کرده‌اند (فنستر ماخر و ریچاردسون، ۲۰۰۱).

آموزش دین تنها انتقال یک‌سری گزاره‌ها و آموزه‌های دینی به دانش‌آموزان نیست؛ بلکه پروراندن نفوس انسانی و ساختن و پرداختن شخصیت الهی در آنهاست (شریف‌زاده، ۱۳۸۶). آموزش دین، زمانی به‌معنای واقعی محقق می‌شود که همراه با پرورش باشد. درغیراین‌صورت، استفاده از کلمه آموزش دین در مدارس و برنامه‌های درسی نظام آموزش و پرورش نابجا می‌باشد و نظام آموزش و پرورش در مسیر تحقق و دستیابی به اهدافش عملکرد ناموفقی خواهد داشت. معلم از مهم‌ترین عناصر، در شکل‌گیری شخصیت دینی دانش‌آموزان است.

امام علی (ع) در خطبه ۱۰۴ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَأَعْظُمِ مَنَعُظٍ؛ اگر می‌خواهید چراغ دلتان را روشن کنید، از شعله واعظی روشنایی بگیرید که چراغ دلش روشن شده است. از این شعله چراغ دلت را روشن کن». به‌اصطلاح اگر می‌خواهی هدایت بشوی و به راه بیایی، نزد کسی برو که چراغ دلش روشن است. و در ادامه می‌فرماید: «وَأَمَّاخُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكُدْرِ؛ و اگر می‌خواهی آب بخوری به سراغ چشمه‌ی صافی که تیره و آلوده نیست، برو». لذا مریبان باید بدانند که باید قبلاً خودشان را بسازند و دیگرسازی، یک امر اضافی و نسبی است. شرط تأثیر، این است که آنچه را عمل می‌کنی، باید بگویی. اگر اهل عمل به آن نیستی، نگو (تهرانی، الف؛ ۱۳۹۴: ۶۹ - ۷۰).

وی، اساسی‌ترین شرط مریبی را خودسازی می‌داند. مریبان باید ابتدا خود را ساخته باشند تا بتوانند دیگران را بسازند. کسی که خودش را نساخته یا تربیت نکرده باشد، اگر هم بخواهد دیگران را تربیت کند، نه‌تنها فایده ندارد، بلکه گاهی روی آنها اثر عکس می‌گذارد (تهرانی، ب؛ ۱۳۹۴: ۲۱).

ممکن است یک معلم در کلاس سخنان خیلی خوب و جالبی بگوید، ولی مسئله این است که پیش از حرف‌ها، این رفتار و عمل ماست که روی دیگران تأثیر می‌گذارد. معلم باید اعمال خود را کنترل کند و توجه داشته باشد که طرز راه‌رفتن او، خندیدن، لباس پوشیدن، نوع آرایش و شکل

تفریحات و حتی طرز نگاه کردن او، در شاگردان تأثیر می‌گذارد (صفایی حائری، ۱۳۸۸: ۱۴). براساس آیات قرآن و روایات، برای به‌ثمرنشدن دعوت و تبلیغ دینی، توانایی مبلغ در تفقه در دین و شناخت مخاطب و توانایی در برقراری ارتباط با اوست (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۲، ج ۷: ۱۴۸).

معلم ابتدا باید هدفش را بشناسد؛ بداند که شاگردانش را تا کجا می‌خواهد برساند؟ راه رسیدن به این هدف کدام است؟ ابزار و لوازم عبور چیست و موانع حرکت چه می‌باشد؟ و از همه مهم‌تر، متعلم باید ضرورت حرکت را حس کند، باید عشق به حرکت را در او آفرید. ساخت ما ساختی است برای رفتن، برای این است که ماندن مشکل است، نه رفتن. وقتی دانش‌آموز ضرورت حرکت را حس کند، می‌توان برایش مشخص کرد که به سمت چه می‌خواهی بروی، قله‌های کجاست و سپس موانع حرکت (بیرونی - درونی) را بررسی کرد. البته، فقط توجه به قله می‌تواند موانع را بردارد. در این راستا، مذهب هم جهت حرکت را نشان می‌دهد و هم عشق به حرکت را ایجاد می‌کند و هم پای دویدن را عطا می‌کند. آن مربی و رهبری که فقط یک راه پیش پای افرادش می‌گذارد، هرچند این راه، راه خوبی‌ها باشد، به آنها ستم کرده است، که باید دو راه را نشان داد و باید زمینه انتخاب را فراهم نمود؛ «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (بلد/۱۰). آنگاه با آنهایی که راه انتخاب کرده‌اند در برابر آنها که سنگ راه شده‌اند، ایستاد (صفایی حائری، ۱۳۸۸: ۱۸ - ۱۷). بنابراین، معلم به‌عنوان مجری برنامه درسی آموزش دینی، باید هدایت‌گر دانش‌آموزان در مسیر دینداری باشد. معلمی به‌خوبی می‌تواند از عهده نقش هدایت‌گری برآید که از توانمندی در شناخت موضوع و مخاطب و راه‌های برقراری ارتباط بین موضوع و مخاطب برخوردار باشد. همچنین فضایل اخلاقی در وجودش نهادینه شده باشد.

براساس مطالب پیش‌گفته درخصوص نقش معلم در آموزش دین و اهمیت نقش تجارب زیسته آموزگاران و فعالان حوزه تعلیم و تربیت دینی در ارتقای آموزش دینی، پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخ به این پرسش می‌باشد: براساس تجارب زیسته آموزگاران و متخصصین علوم دینی و تربیتی، آموزگاران چه نقشی را در آموزش دین به دانش‌آموزان ایفا می‌کنند؟

روش پژوهش

بنا به ماهیت موضوع مورد مطالعه، رویکرد پژوهش حاضر کیفی از نوع پدیدارشناسی است. از طریق این روش مقوله‌های فکری گروه مورد پژوهش برای توصیف نگرش و رفتارهایشان مورد توجه قرار می‌گیرد (استراس و کوربین، ۱۳۹۰). به منظور گردآوری تجارب زیسته آموزگاران در خصوص نقش معلم در آموزش دینی از مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با ۱۳ آموزگار دوره دوم ابتدایی استفاده شد. همچنین برای بررسی نظر متخصصین علوم دینی و تربیتی نسبت به چگونگی عملکرد آموزگاران در آموزش دینی، از مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با ۸ نفر استفاده شد. به منظور تعیین متخصصین علوم دینی و آموزگاران مقطع ابتدایی از نمونه‌گیری هدف‌مند با رعایت اصل اشباع نظری استفاده شده است. انتخاب هدف‌مند آموزگاران از طریق معرفی سرگروه‌های آموزشی و راهبران آموزشی ادارات آموزش و پرورش نواحی و استان قم انجام شد. انتخاب متخصصین علوم دینی نیز از میان اساتید و پژوهشگران فعال در مؤسسات و مراکز حوزوی و تربیتی که در زمینه تربیت دینی صاحب تألیفات و آثار پژوهشی بودند، انجام شد.

تحلیل داده‌ها از طریق کدگذاری و مقوله‌بندی و از روش تحلیل تفسیری انجام شد. تحلیل تفسیری فرایندی برای بررسی دقیق داده‌های پژوهش کیفی است که هدف اصلی آن یافتن سازه‌ها، مقوله‌ها و الگوهایی است که برای توصیف و تبیین پدیده مورد پژوهش به کار می‌رود. اولین گام در تحلیل تفسیری، تلفیق کلیه داده‌های مورد پژوهش و تشکیل یک پایگاه اطلاعاتی است. پس از آن، تدوین مقوله، طبقه یا حیطه‌هایی است که اطلاعات را به صورت مناسبی دربرگیرد و در عین حال آنها را خلاصه کند. پژوهشگر پس از انتخاب یا ایجاد یک نظام مقوله‌بندی، به بررسی هریک از بخش‌ها می‌پردازد تا معلوم شود آیا پدیده توصیف شده در آن، در یکی از مقوله‌های نظام مقوله‌بندی قرار می‌گیرد یا خیر؟ محقق بعد از مقایسه مداوم و رسیدن به اشباع نظری، به کشف مضامین می‌پردازد (گال و همکاران، ۱۳۹۴).

یافته‌های پژوهش

ایفای نقش معلم در آموزش را می‌توان به ایفای نقش هنرمند مانند کرد. تولستوی^۱، یگانه نشانه

1. Tolstoy

شبهه‌ناپذیری که هنر واقعی را از هنر جعلی ممتاز می‌کند، مسری بودن هنر می‌داند. به نظر وی، کار هر قدر هم چشمگیر یا جالب خاطر باشد، کار هنری نیست، مگر باعث آن احساس بهجت و اتحاد روحی با دیگری شود (تولستوی، ۱۳۷۳: ترجمه فولادوند). کار معلم نیز به‌نوعی نقش آفرینی است، نقشی که بر دل و جان دانش‌آموز بنشیند و با وی ارتباط برقرار کند. مصاحبه‌شوندگان محوری‌ترین و اساسی‌ترین نقش در آموزش دینی را به معلم اختصاص می‌دادند، براساس تجارب آنان یک معلم خوب به‌تنهایی می‌تواند جایگزین بقیه عناصر شود و یا مهیا کننده دیگر عناصر باشد، اما یک معلم ناشایست می‌تواند ویرانگر تمام عناصر مطلوب باشد. به‌عنوان مثال، مصاحبه‌شونده شماره ۱۹ که هدف آموزش دینی را شکل‌گیری شخصیت یکپارچه دینی در دانش‌آموزان می‌دانست، اظهار داشت:

نقش معلم بسیار مهم است و محوری‌ترین نقش را دارد. خصوصاً که ما تأکید را روی شکل‌گیری شخصیت گذاشتیم. معلم شخصیت شکل‌گرفته‌ای است که دانش‌آموز می‌بیند و اولین چیزی که دانش‌آموز از دینداری درک می‌کند، همین شخصیتی است که روبه‌رویش است. سکناش، ویژگی‌هایش، حرکاتش، اخلاقش، نوع مواجهه‌اش با مسئله و نوع رابطه عاطفی که برقرار می‌کند، بسیار مهم است. تصور من بر این است که اگر در کل این مؤلفه‌ها، معلم خوب ساخته شود می‌تواند نقص‌های کلیه مؤلفه‌ها را پوشش دهد.

داده‌های حاصل از مصاحبه آموزگاران و متخصصین علوم دینی و تربیتی درخصوص نقش معلم در آموزش دین به سه مقوله متخصص و متدبر، ارتباط عاطفی معلم (دوست و راهنما) و نقش الگویی دسته‌بندی شد و الزامات موردنیاز برای ایفای هر یک از نقش‌ها درضمن تدریس و عملکرد معلم که برگرفته از تجربیات و دانش عملی و نظری آموزگاران و متخصصین است، ارائه شد که در ادامه، بررسی می‌شود:

الف. متخصص و با‌درايت

یکی دیگر از نقش‌هایی که معلم در اجرای برنامه درسی آموزش دین باید ایفا کند، متخصص بودن است. تخصص به‌معنای دانستن و احاطه‌داشتن بر اصول و مفاهیم موضوع درسی و چگونگی انتقال مفاهیم است. کیفیت بهره‌گیری از دانش و تجارب معلم در کیفیت تدریس و یادگیری دانش‌آموزان بسیار اثرگذار است. معلمی که درپی کسب معارف دینی است، نگاهش به زندگی با دین آغشته شده است و طرز عملکرد وی و نوع تصمیماتش در صحنه عمل، بسیار

متفاوت خواهد بود. بخشی از تخصص و درایت از طریق کسب دانش و بخشی از طریق تجارب به دست می‌آید.

۱. داشتن علاقه و ذوق نسبت به موضوع و تسلط بر اهداف

داشتن علاقه و ذوق نسبت به موضوع، تسلط بر اهداف و تفقه در دین از توانمندی‌های موردنیاز معلم است تا بتواند جریان هدایت دانش‌آموزان را به درستی به دست گیرد. مصاحبه‌شوندگان تنها به محتوای کتاب درسی دانش‌آموزان بسنده نمی‌کردند و تمایل و علاقه آنان به موضوعات دینی آنها را به کسب معارف دینی از طرق مختلف هدایت می‌کرد و به عبارتی کسب و کشف معارف دینی برای بهبود آموزش دینی با زندگی آنان عجین شده بود. معارفی که سبب بهبود تدریس آنان شده بود. مصاحبه‌شونده شماره ۲ که خودش نسبت به امور دینی علاقه‌مند و مقید بود، اظهار داشت:

من در منزل همیشه به رادیو معارف گوش می‌کنم. هنگام انجام کارهایم گوش می‌کنم و نکته‌ها و احکامی که می‌گویند مربوط به درس‌هاست و حس می‌کنم برای تدریس درس‌ها مناسب است، سریع یادداشت می‌کنم. یک دفترچه دارم که می‌نویسم و بعد در کتاب‌ها به آن مبحثی که ارتباط دارد، می‌چسبانم. من زندگی‌م طوری شده که تمام چیزهایی که می‌شنوم ربط می‌دهم به درس‌هایی که داریم.

همچنین مصاحبه‌شونده شماره ۳ که ۲۸ سال تدریس در دوره ابتدایی وی را نسبت به سال‌های اولیه تدریسش هدف‌مند کرده بود، اظهار داشت: "نسبت به سال‌های اول کاری‌ام، الان هدف‌دار شده‌ام، شاید الان وقتی مطلبی یا قرآن می‌خوانم، یادداشت می‌کنم". مصاحبه‌شونده شماره ۴ نیز اظهار داشت:

من باید دقت داشته باشم داستان‌ها، قصه‌های قرآنی و منابع مذهبی بخوانم و به کلاس بروم، باید خوراکی علمی داشته باشم. من در جلساتی که شرکت می‌کنم سخنرانی‌های مذهبی، داستان‌ها و ضرب‌المثل‌ها را خوب گوش می‌کنم و بعد دفترچه‌ای دارم که هر چیزی خوشم آمد، یادداشت می‌کنم. مصاحبه‌شونده شماره ۹ که دارای تحصیلات کارشناسی ارشد در رشته الهیات بود و ۸ سال در دوره ابتدایی مشغول تدریس بود، اظهار داشت:

تحصیلات من الهیات هست، کل تحصیلات من در این رابطه هست. من از مجموعه سخنرانی‌های استاد عظیمی استفاده می‌کنم. ایشان تمام مفاهیم اعتقادی را با یک نظام جدید،

طوری کنار هم چیده است که نگاه آدم را به زنجیره‌ها و حلقه‌های اعتقادی عوض می‌کند و زنجیره‌وار و متصل می‌کند. نظام و اتصالی که بین مفاهیم اعتقادی چیده است، خیلی جالب است و اتفاقاً مقدمه جلسه اول ایشون، همان نظام آفرینش است. این کاملاً برای من مخاطب جا می‌افتد که وای خدا چقدر بزرگ است! این خودش باعث می‌شود که هم تحولی در من رخ بدهد و هم در تدریس از آن استفاده کنم. مصاحبه‌شونده شماره ۱۹ که از متخصصین است، دیدگاه مکملی نسبت به شناخت و آگاهی‌های مورد نیاز معلم در آموزش دینی داشت:

معلم باید شناخت مناسب نسبت به شرایط خاص تربی‌اش داشته باشد. منظورم روان‌شناسی رشد نیست، شناخت توانایی‌های خاص خود دانش‌آموز است. اینکه بداند نیازها و چالش‌های دانش‌آموز چیست. محیط بومی فرهنگی، مسائل خانوادگی‌اش، سطح زبان‌شناختی، مسائلی که با آنها درگیر است و دغدغه‌هایش. اینها خیلی به معلم کمک می‌کند تا آن چیزی که انتخاب می‌کند، درست سازماندهی بکند. اگر شناخت جزئی باشد خوب نمی‌تواند از پس کار برآید.

۲. توانایی تشخیص و عملکرد مناسب در موقعیت‌های تربیتی

معلم باید بتواند در موقعیت‌های گوناگون به صورت ماهرانه عمل کند و همچنین بتواند نوع تدریس خود را با توجه به پیچیدگی عمل انتخاب کند. موقعیت‌ها را می‌توان به دو دسته موقعیت‌های طراحی شده توسط آموزگار و موقعیت‌های طبیعی دسته‌بندی کرد. به طور کلی منظور از اتفاقات طبیعی هر حادثه‌ای است که به صورت طبیعی به وقوع پیوسته و از قبل برای وقوع آن برنامه‌ریزی نشده است، ولی ذهن دانش‌آموزان را درگیر کرده و می‌تواند به عنوان یک چالش برای آموزش دینی استفاده شود. موقعیت‌های طراحی شده نیز به دلیل فرصت‌های پرچالش از قبل توسط معلم با هدف انتخاب شده و می‌تواند زمینه‌ساز خوبی برای آموزش مفاهیم دینی باشد. مصاحبه‌شونده شماره ۱۹ نقش موقعیت در آموزش دینی را این‌گونه توصیف می‌کند:

موقعیت‌هایی که ذهن بچه‌ها را درگیر می‌کنند، بهترین موقعیت‌ها برای آموزش هستند. البته خیلی مهم است که معلم چطور برنامه‌ریزی کند. چون بعضی وقت‌ها چالش‌هایی که ذهن بچه‌ها را درگیر می‌کنند، چالش‌هایی جدی است. مثلاً خیلی وقتها عزیزانشان را ازدست می‌دهند و شبهاتی در خصوص عدالت خداوند پیش می‌آید. بعضی وقت‌ها اصلاً زمان مناسب برای پرداختن به آن موضوع هست. خصوصاً که هدف شکل‌گیری شخصیت یکپارچه دیندار هست که در همین زندگی‌اش دیندار هست؛ یعنی دینداری‌اش جدای از زندگی‌اش نیست. به طور کلی موقعیت‌هایی

که طبیعی پیش می‌آید مثل مرگ، تولد، اعیاد و مناسبت‌ها. بعضی حوادث طبیعی مثل خسوف، کسوف. اینها فقط جهت احکامی ندارد، خیلی ابعاد نسبت به آنها می‌شود مطرح کرد. هم موقعیت‌هایی که خود معلم طراحی و برنامه‌ریزی می‌کند، طراحی آن سخت هست، ولی ممکن هست. مثلاً یک‌سری از آداب و ارزش‌های اخلاقی مثل خوش قولی، کتمان، دروغ‌گویی و... می‌توان موقعیت‌های کلاسی طراحی کرد و فضا را طوری طراحی کرد که بدی آنها را به بچه‌ها نشان داد. همه آدم‌ها همینطوری هستند، تا تلخی ظلم یا بی‌حرمتی را متوجه نشوند به بقیه ظلم می‌کنند. در موقعیت‌های کنترل‌شده معلم می‌تواند بدی اینها را به بچه‌ها نشان بدهد و آنها را درگیر بکند. فارغ از اینکه باید صحبت کند و به‌صورت کلی بگوید. حتی داستان‌هایی تعریف کند، به اندازه تأثیر خلق موقعیت نیست.

مصاحبه‌شونده شماره ۱۴ موقعیت‌های طراحی‌شده از قبل و موردعلاقه دانش‌آموزان را برای آموزش مسائل اخلاقی انتخاب می‌کند:

مثلاً فوتبال چالشی است. ما در بازی بچه‌ها را می‌شناسیم. مثلاً وقتی عصبی می‌شوند، چه کار می‌کنند، روی مشکل بچه‌ها کار می‌کنیم. مثلاً بخشش را آنجا یاد می‌دهیم، بستر خوبی برای آموزش است. مثلاً خیلی پیش می‌آید که بچه‌ها با هم دعوا می‌کنند. یکی به یکی توپ رازده و ناحق هم زده، معمولاً به‌جای اینکه بگوییم چرا زدی، مادر و پدرت را بیار، می‌آییم و می‌گوییم شما ناحق ایشون را زدی، حالا که توپ خورده و گریه می‌کند و هر لحظه آماده است که طرف دیگر را بزند، می‌گوییم دو تا کار می‌توانی انجام بدهی: ۱. قصاص کنی همان‌طور که زده تو هم بزنی، اگر قصاص کنی عادل و عدالت را اجرا کردی، بالاخره یک حقی اینجا از شما ضایع شده. ۲. می‌توانی ببخشی؛ اگر ببخشی احسان کردی. در زیارت جامعه کبیره عبارتی داریم "عادتکم بالاحسان". اینجا مختاربودن و حق انتخاب پیش می‌آید. با اینکه آماده بود برای زدن ولی وقتی قدرت انتخاب می‌دهی و ملاک هم می‌دهی، بخشش را انتخاب کرد. چون به او انتخاب دادیم، شخصیت دادیم و ملاک دادیم و حالا انتخابش را به رسمیت می‌شناسیم. الان اختیار با شماست، می‌توانی قصاص کنی یا ببخشی و وقتی بخشید از طرف دیگر می‌خواهیم عذرخواهی کند.

مصاحبه‌شونده شماره ۲۰ هم استفاده از موقعیت‌های چالش‌زا و طراحی‌شده را برای آموزش دینی بسیار مؤثر می‌داند:

ما افراد را در موقعیت قرار می‌دهیم. کل اردو بحثش در موقعیت قرارداد بچه‌هاست. مثلاً

فیش غذا را گم می‌کنیم، ببینیم بچه‌ها چه کار می‌کنند، یا قاشق و چنگال به بچه‌ها نمی‌دهیم تا رفتارهای آنها را ببینیم. در این موقعیت‌هاست که بچه‌ها دانش‌های نهفته در ذهنشان را بیدار می‌کنند و به خودشان می‌آیند.

علاوه بر دو موقعیت ذکرشده، مصاحبه‌شونده شماره ۲۰ به اهمیت استفاده از فرصت‌های غیررسمی در آموزش دینی که مورد توجه کودکان هست، اشاره می‌کند:

معلم بدون توجه به هرگونه عناصر دیگر، می‌تواند کار کند. برای همین به مربیان می‌گوییم بهترین زمان شما وقتی است که در خوابگاه، اتوبوس، سالن غذاخوری هستید. این زمان‌ها بهترین موقعیت‌هایی است که می‌توانید استفاده کنید. زمانی که بچه‌ها فکر کنند درس نیست. همه تلاش ما این است کلاس را از حالت کلاس بودن بیرون بیاوریم، نه تنها در درس دینی در درس‌های دیگر هم همین‌طور است. یعنی زمانی که معلم آزمایش علوم را انجام می‌دهد، از نظر دانش‌آموز یک پرفسور است، چون اتفاق اعجاب‌برانگیز است. این اعجاب یعنی ایجاد ابهام و بعد کشف، که یک اصل تربیتی است. مثل هیجانی که یک میز ساده ماسه می‌تواند ایجاد کند. ما از چیزهای ساده و دم‌دستی می‌توانیم برای آموزش استفاده کنیم؛ چیزهایی که باعث تنوع و خلاقیت می‌شود و اعجاب‌انگیز است ولی ما باید از آنها استفاده کنیم.

ب. دوست و راهنما (ارتباط عاطفی با دانش‌آموزان)

معلم در آموزش دینی باید یک دوست و راهنما باشد تا بتواند در نقش یک دوست، راهنمایی‌های لازم را ارائه دهد و در همراهی و مشارکت با فراگیران موانع جریان تربیت را هموار کند تا در نهایت دانش‌آموزان را به انتخاب درست رهنمون سازد. آموزگاران باتجربه برای نفوذ در قلب و جان دانش‌آموزان و به تبع آن اثرگذاری بیشتر بر دانش‌آموزان به دنبال برقراری ارتباط صمیمی و دوستی و رفاقت با دانش‌آموزان هستند. دوستی و صمیمیتی که از حد اعتدال آن خارج نشود؛ یعنی نه ارتباطی خشک و بدون محبت و نه ارتباطی که وابستگی دانش‌آموز به معلم را همراه داشته باشد. ارتباطات عاطفی در حقیقت مانند کنش‌های روان‌شناختی عمل می‌کنند که آموزگاران برای تحریک و تهییج دانش‌آموزان در یادگیری استفاده می‌کنند. این کنش‌ها سبب ایجاد اعتماد و علاقه دانش‌آموزان به معلم و موضوع درسی می‌شود. تازمانی که معلم نتواند ارتباط صمیمی با دانش‌آموزان برقرار کند و در جلب اعتماد دانش‌آموزان ناموفق باشد، در امر آموزش و پرورش دانش‌آموزان با شکست مواجه خواهد داشت. مصاحبه‌شونده شماره ۱۷ که معلم را به عنوان

راهنمایی برای بچه‌ها می‌داند، درخصوص اهمیت برقراری ارتباط عاطفی اذعان داشت: معلم باید بیشتر به‌عنوان یک دوست و راهنما باشد تا کودک مشکلاتش را با آن راهنمایی‌ها و دوستی‌ها حل کند. این راهنمایی‌ها باید حائل‌ها و بی‌اعتمادی را از بین ببرد و گرنه این همه سال مفاهیم دینی به کودکان عرضه شده است، آیا جامعه ما یک جامعه دینی - مذهبی شده است؟ یا یک جامعه اخلاقی هست؟ ظواهر را انجام می‌دهیم ولی این ظواهر خودپسندانه هست، فقط جنبه رفع تکلیف و توجیهی دارد. معلم باید اعتماد بچه‌ها را جلب کند و با دانش‌آموزان دوست و صمیمی شود تا بچه‌ها از او الگوگیری کنند. معلم با مربی باید یکی شود؛ معلم فقط دانش، آموزش می‌دهد ولی مربی تربیت می‌کند، پرورش می‌دهد و تزکیه می‌کند. در قرآن هم داریم یک عده‌ای فقط تعلیم می‌دهند، ولی عده‌ای در کنارش تزکیه هم می‌کنند، با دل با کودک رفتار می‌کنند و با بچه‌ها دوست هستند. آن احساس هست که باعث می‌شود بچه‌ها جذب رفتار یک معلم شوند و از او الگوبرداری کنند. تأثیر معلم مثل اثر نور خورشید بر ذره‌بین در یک نقطه است و این شدت نور و تمرکز به شدت سوزاننده است و راحت آتش می‌گیرد. حالا یکی ممکن است از آتش زغال شود و یکی ممکن است شعله‌ور شود و گنج درونی‌اش آشکار شود.

مصاحبه‌شوندگان، روش‌های متفاوتی را برای برقراری ارتباط عاطفی ارائه دادند که در ادامه در چهار مقوله ارائه می‌شود:

۱. گفتگوی ساده و خودمانی (پرهیز از تکلف)

همه آموزگاران که در مصاحبه شرکت داشتند (۱۳ نفر)، سعی می‌کردند با شناخت مخاطب خود، مفاهیم را ساده و قابل فهم کنند و یا به عبارتی با زبان خاص مخاطب، با آنان ارتباط برقرار کنند. کلمات و جملاتی را به کارگیرند که از دنیای آنان گرفته شده و برای آنها قابل فهم است؛ چراکه تکلف و دشواری در کلام، از موانع برقراری ارتباط محسوب می‌شود. به کارگیری داستان‌ها، خاطره‌گویی، استفاده از تمثیل و تشبیه‌های ملموس و بیان تجارب شخصی که بستر مناسبی را برای ساده‌سازی و عینی کردن مفاهیم انتزاعی دینی فراهم می‌کند، از جمله راهبردهای آموزگاران در رسیدن به این هدف بود. مصاحبه‌شونده شماره ۵ اظهار داشت:

وقتی معلم از خاطرات و تجربیات خودش برای بچه‌ها بگوید خیلی اثرگذار است. چون بچه‌ها احساس نزدیکی زیادی با معلم می‌کنند. معلم برای این کار باید خودش را به سن و زبان و فهم دانش‌آموزان نزدیک کند و با زبان خودشان با آنها صحبت کند. چون معلم خیلی به آنها نزدیک

شده خیلی راحت تر حرف‌های معلم را می‌پذیرند.

همچنین مصاحبه‌شونده شماره ۱۰ اذعان داشت: "معمولاً طوری صحبت می‌کنم که بچه‌ها بفهمند. از کلمه‌های مخصوص آنها استفاده می‌کنم که هم برای آنها قابل فهم باشد و هم جذاب". استفاده از داستان، طنز، خاطره، شعر، تصویرسازی، تمثیل و تشبیه از جمله فنون و مهارت‌های گفتاری محسوب می‌شوند که بر جذابیت و دلنشینی کلام می‌افزاید و تأثیرپذیری آن بر دانش‌آموزان را افزایش می‌دهد. در صورتی که معلم فقط به عرضه مطالب خشک و بی‌روح به دانش‌آموزان اکتفا کند، دلسردی و زدگی دانش‌آموزان از موضوع و معلم را در پی خواهد داشت و دیگر کلام معلم، در عمق روح و وجود دانش‌آموز نافذ نخواهد بود. به‌عنوان نمونه، مصاحبه‌شونده شماره ۱ که با وجود بیست سال سابقه تدریس در دوره ابتدایی و دانشگاه فرهنگیان همچنان ارتباط گرم و صمیمی با دانش‌آموزانش دارد، اذعان داشت:

از مسائل و اتفاقاتی که در زندگی شخصی خودم رخ داده است، برای بچه‌ها می‌گویم که هم برای آنها جالب است و هم با توجه به اینکه بچه‌ها به خودشان می‌گویند این اتفاقات برای معلمشان هم می‌افتد، برای رویارویی با این مسائل آماده‌تر می‌شوند و متوجه می‌شوند این مسائل برای همه اتفاق می‌افتد. مصاحبه‌شونده شماره ۳ که احساس مادری نسبت به دانش‌آموزانش داشت، نظری مشابه داشت و اظهار داشت:

من همیشه اتفاقات خوب، بد و خاطراتم را برای بچه‌ها تعریف می‌کنم و بچه‌ها با دقت و کنجکاوای گوش می‌کنند. مصاحبه‌شونده شماره ۲ نیز جذابیت قصه برای دانش‌آموزان را به‌عنوان راهی برای دلنشین کردن کلام و پرهیز از تکلف، این گونه وصف می‌کند:

وقتی برای بچه‌ها این قصه‌ها را تعریف می‌کنم، آن قدر ساکت می‌نشینند و گوش می‌کنند، انگار درهای علم به رویشان باز می‌شود و از خداوند چیزهای جدیدی کشف می‌کنند. چیزهایی که نمی‌دانند. مثلاً در هر قصه‌ای یک نکته‌ای هست یک چیزی هست متوجه خیلی چیزها می‌شوند که نمی‌دانستند.

مصاحبه‌شونده شماره ۴ نیز تجربه خود را این گونه بیان می‌کند:

اگر قصه بلد نباشم بچه‌ها فرار می‌کنند. اگر فقط مطالب خشک و بی‌روح کتاب را بگویم، بچه‌ها توجه نمی‌کنند. حالا اگر من فقط در کلاس صداقت را تعریف کنم، فقط پنج دقیقه می‌تواند تحمل کنند و دیگر گوش نمی‌کنند. باید در فضای قصه بروم. وقتی قصه می‌گویم

چشمان دانش‌آموزانم گرد می‌شود و منتظر جمله بعدی من است. حالا اگر زنگ هم بخورد، بیرون نمی‌رود. می‌خواهد تا انتهای قصه را بشنود. می‌پرسند آقا چطور شد؟ تو را خدا آخرش را بگوید!

۲. استفاده از روش‌های تشویقی متنوع برای برانگیختن دانش‌آموزان

از آنجا که تشویق یکی از راه‌های تحریک احساسات دانش‌آموزان محسوب می‌شود و حالات خوشایندی را به دنبال دارد به جذب دانش‌آموزان به موضوع و معلم، منجر می‌شود. تشویق باید به موقع و بجا یا سر بزنگاه اتفاق بیفتد تا اثرگذاری بیشتری داشته باشد، از طرف دیگر استفاده از تنوع در روش‌های تشویقی، بر جذابیت آن می‌افزاید. برای مثال، مصاحبه‌شونده شماره ۲ با استفاده از روش زیر دانش‌آموزان را تشویق می‌کرد:

برای تشویق بچه‌ها جایزه علمی می‌دهم، مثلاً یک فیلم نمایش می‌دهم، یک آزمایش علمی به بچه‌ها یاد می‌دهم (مثل آزمایش جیغ بادکنک). در منزل انجام می‌دهند و تعریف می‌کنند. سعی می‌کنم کلاس جذاب و متنوع باشد.

همچنین استفاده از اصل غافل‌گیری و اصل استفاده از فرصت‌ها در تشویق به مثابه یک تقویت‌کننده مثبت، ترغیب دیگر دانش‌آموزان را هم، برای انجام یک رفتار و آموزش غیرمستقیم مفاهیم اخلاقی در پی خواهد داشت. برای نمونه، مصاحبه‌شونده شماره ۵ اعتقاد داشت:

من وقتی نکات مثبت رفتار یک نفر را می‌بینم، خیلی بزرگ می‌کنم. مثلاً می‌گویم بچه‌ها امروز می‌خواهم یک دانش‌آموز خوب معرفی کنم که فلان کار را کرده. این‌طور بچه‌ها تشویق می‌شوند آن کار خوب را انجام دهند و انگار یک الگو به آنها معرفی شده است. درحالی که دانش‌آموز معرفی شده از قبل اطلاعی نداشته و برای او غافل‌گیرکننده بوده است. می‌بینم که بقیه دانش‌آموزان هم دارند کم‌کم آن کار را انجام می‌دهند. مثلاً یکبار یک کار شاخص از یکی از بچه‌ها دیدم و بعد در کلاس گفتم فلانی این کار را می‌کند، یک‌دفعه ۲۰ امتیاز به او دادم (کارت امتیاز). این خیلی جالب بود که دانش‌آموز خیر نداشت و مدتها کاری را انجام می‌داد و من یک‌دفعه یک کارت ۲۰ امتیازی به او می‌دهم. باوجودی که، من برای درس‌ها ۵ امتیاز می‌دادم ولی به خاطر اخلاق خوبش یک‌دفعه ۲۰ امتیاز می‌دهم که برای بچه‌ها خیلی جالب بود و دوست داشتند دنبال این کارها بروند. این کارها باید مستمر و ادامه‌دار و تدریجی باشد. همین‌که به گفتار و رفتار دانش‌آموزان توجه کردم، دستش را می‌گیرم، آفرین می‌گویم، بعد هم می‌گویم این کار را به خاطر جایزه انجام نداده، چون کار خوبی بوده انجام می‌داده است، در رفتار دانش‌آموزان دیگر بسیار اثرگذار هست.

در همین خصوص، مصاحبه‌شونده شماره ۳ تشویق در امور اعتقادی را بر تنبیه مقدم می‌داند و اظهار می‌دارد:

در آموزش اصول اعتقادی خیلی نباید منفی صحبت کنیم. مثلاً اگر یکی از دانش‌آموزانم نماز فرادا بخواند، به او نمی‌گوییم: از این به بعد نماز نیا. مخصوصاً اگر در نماز و حجاب سختگیری کنیم و نمره و امتیاز منفی دهیم، باعث دلزدگی بچه‌ها می‌شود. ولی من تشویق می‌کنم، جایزه می‌دهم، امتیاز می‌دهم یا هنگام نماز دوست دارند کنار من بنشینند و من از این فرصت استفاده می‌کنم.

مصاحبه‌شونده شماره ۴ تشویق تدریجی و مداوم را یکی از راه‌های تثبیت صفات اخلاقی در دانش‌آموزان می‌داند:

در محیط واقعی رفتارها را مشاهده می‌کنم. مثلاً زنگ‌های تفریح آیا به دوستش کمک می‌کند؟ خوراکی می‌دهد؟ صف و نوبت را رعایت می‌کند؟ نظافت را رعایت می‌کند؟ اگر من این رفتارهای دانش‌آموزان را ببینم و تشویق کنم آیا این از ذهن دانش‌آموز خارج می‌شود؟ نه، بلکه به‌عنوان یک ارزش برای آنها صفت و ارزش می‌شود.

۳. شوخ‌طبعی و روحیه شاد

معلمانی که روحیه شاد دارند و شادبودن یکی از خصلت‌های آنان است، راحت‌تر با دانش‌آموزان ارتباط برقرار می‌کنند. معمولاً دانش‌آموزان، معلمان شاد را دوست دارند و از همراه‌بودن با آنها لذت می‌برند و حرف‌هایشان را راحت‌تر می‌پذیرند. علاوه بر اینکه شوخ‌طبعی از جمله ویژگی‌های شخصیتی است، به‌عنوان یک عملکرد مؤثر در برقراری ارتباط عاطفی و صمیمی مورد استفاده قرار می‌گیرد. مصاحبه‌شونده شماره ۱۱ معتقد است: "ما شادی را کنار گذاشتیم ولی بچه‌ها به دنبال شادی هستند". مصاحبه‌شونده شماره ۴ اذعان داشت، شادبودن هم یک صفت ذاتی و هم اکتسابی است:

بچه‌ها از ما یک دنیای شادی را توقع دارند. پس اگر من درس هدیه‌های آسمان را در یک فضای خشک و جدی بیان کنم، روی بچه‌ها خیلی اثر ندارد. این به هنر معلم برمی‌گردد. یک قسمتی از آن به درون و ذات و اخلاق معلم بستگی دارد. یعنی مثلاً فردی که خودش در یک محیط شاد تربیت شده، هنگام صحبت کردن حداقل از دوتا طنز و جوک استفاده می‌کند و یک قسمت دیگرش کسب‌کردنی هست؛ یعنی باید ایفای نقش‌های مختلف را یاد بگیریم، یک هنر

خاصی یاد بگیریم، یک گریزی بزنم به تئاتر، نمایش، نقاشی و نویسندگی. یاد بگیرم چطور مطلب طنز بنویسم. به همین خاطر معلم باید هنرمند باشد.

تیپ ظاهری معلم، خیلی مهم است، من بیشتر پیراهن سفید و رنگی می‌پوشم. خیلی مهم است معلم رنگ‌های شاد بپوشد، معلم باید روان‌شناسی رنگ‌ها را بلد باشد. در تدریس اگر من تئاتر و لطیفه بلد باشم، معما بلد باشم، بین صحبت‌هایم استفاده می‌کنم. فضای کلاس شاد می‌شود. روحیه معلم باید آنقدر شاد باشد و منش شادی داشته باشد که بتواند اعتماد و علاقه بچه‌ها را به خود جلب کند.

مصاحبه‌شونده شماره ۲۰ معتقد است که برای برقراری ارتباط عاطفی و دوستی با دانش‌آموزان، باید وارد دنیای آنها شد؛ پس معلم باید به گونه‌ای رفتار کند و یا صحبت کند و حتی لباس‌هایی بپوشد که بچه‌ها لذت ببرند و باب طبع آنها باشد. همین‌طور فعالیت‌هایی انجام بدهد که بهانه‌ای برای برقراری ارتباط صمیمی و دوستی با دانش‌آموزان شود:

مهم‌ترین عامل تربیت، معلم است؛ معلمی که روش داشته باشد، بلد باشد و خودش را در حد فهم و ذهن بچه‌ها پایین آورده باشد. معلم باید فعالیت‌هایی را انجام بدهد که بچه‌ها دوست داشته باشند. بعضی از مجری‌های تلویزیون برای بچه‌ها گل می‌کنند، چون فانتری هستند. مثل آقای پورنگ و قناد؛ چون چهره فانتری و رفتار فانتری دارند. اگر چهره و رفتارشان جدی باشد، بچه‌ها جذب نمی‌شوند. آقای راستگو یک روحانی هستند که چهره فانتری دارند. چون شکلک‌ها، اداها و رفتارهایی که می‌کند برای بچه‌ها جالب است. مثلاً بحث‌های آقای قرائتی را اگر کس دیگری بگوید جذابیت ندارد. وقتی ایشان با لهجه کاشانی صحبت می‌کند، لطیفه‌هایش را تعریف می‌کند، این برای افراد جالب است. ما دنبال ارتباط بین مربی و بچه‌ها هستیم. باید یک رابطه عاطفی بین معلم و دانش‌آموز اتفاق افتد. خداوند هم ۱۲۴ هزار پیامبر را فرستاد بین خدا و بنده رابطه عاطفی برقرار کند. به همین خاطر، کل آیات قرآن برای ارتباط بین خدا و بنده است. برای اینکه تمام صحنه‌های زندگی به یاد خدا باشیم، یعنی همان ذکر. اگر ما کاری کنیم که بچه‌ها خدا را دوست داشته باشند، آن وقت کار ما راحت است. به همین خاطر، همه کارهای ما با بازی است. بخشی از اهداف بازی هم برقراری ارتباط بین مربی و متربی است. اگر مربی روحیه دینی داشته باشد، همه فعالیت‌هایش رنگ دینی می‌گیرد و ناخودآگاه در رفتار بچه‌ها اثر می‌گذارد. اگر معلم صمیمیت و رابطه دوستی با بچه‌ها برقرار کند، رفتار و گفتارش روی بچه‌ها اثر می‌گذارد و بچه‌ها سعی

می‌کنند شبیه او رفتار کنند.

۴. فعالیت‌های محرک و غیررسمی

استفاده از بازی و مسابقه و معماهای قرآنی با توجه به تحریک هیجان و کنجکاوی دانش‌آموزان مورد علاقه آنان است و لحظات شاد و لذت‌بخشی برای آنان رقم می‌زند و می‌تواند به‌عنوان یک راهبرد مناسب برای جذب دانش‌آموزان و برقراری ارتباط صمیمی با آنان مورد استفاده قرار بگیرد. مصاحبه‌شوندگان شماره ۸ و ۹ از فعالیت‌های مورد علاقه دانش‌آموزان مثل ورزش، برای برقراری صمیمیت و رفاقت با دانش‌آموزان استفاده می‌کردند. در همین راستا، مصاحبه‌شونده شماره ۹ که در مدرسه قرآنی تدریس داشت، بر برقراری ارتباط صمیمی و محبت به دانش‌آموزان بسیار تأکید می‌کرد:

اولین چیزی که قبل از تدریس خیلی مؤثر است، ارتباط صمیمی بین معلم و دانش‌آموز است؛ یعنی تا وقتی صمیمیت بین معلم و دانش‌آموز برقرار نشود، اگر من از روش‌های خیلی خوبی هم استفاده کنم، باز نتیجه نمی‌گیرم. تا وقتی که من یک رابطه صمیمی با دانش‌آموزانم برقرار کنم، بعد حتی اگر به‌صورت ساده از روی کتاب هم بخوانم، بچه‌ها یاد می‌گیرند. این صمیمیت چیزی است که معلم باید روی آن سرمایه‌گذاری کند، هفته اول و دوم مهرماه خیلی بیشتر و در طی سال به تدریج و مداوم. من در زنگ ورزش جدای از دیسپلین خاص زنگ ورزش و اجرای نرمش و بعد آموزش مهارت پایه، تقریباً یک‌سوم وقت را به بازی آزاد اختصاص می‌دهم و در این زمان خودم هم با بچه‌ها همبازی می‌شوم و مثل یک همبازی همان کوری خواندن‌ها را دارم که باعث رقابت و صمیمیت بین معلم و بچه‌ها شود.

ج. الگو

تازمانی که آموزگاران متصف به صفات اخلاقی و عامل به اعمال و آداب اسلامی نباشند، یا به عبارتی تا زمانی که خودسازی نکرده باشند، نمی‌توانند برقرارکننده جریان بین خداوند و ائمه و دانش‌آموزان باشند و نقش خود را به‌عنوان هدایت‌کننده جریان تربیت دینی دانش‌آموزان ایفا کنند. زمانی که معلم با گفتار و رفتار خود و یا به عبارت بهتر، منش و شخصیتش اعتماد و علاقه دانش‌آموزان را به خود جلب کند، آنگاه به‌عنوان الگویی برای دانش‌آموزانش قرار می‌گیرد و می‌تواند جریان تربیت دانش‌آموزان را رهبری و هدایت کند. بنابراین، لازم است ابتدا خصائل و ویژگی‌هایی را در خود پرورش دهد تا بتواند به دگرسازی بپردازد و نقش خود را به‌خوبی ایفا

کند.

۱. تناسب بین گفتار و رفتار معلم

تناسب بین گفتار و رفتار معلم یا به عبارتی عامل بودن معلم به گفتارش، مهم‌ترین و بیشترین تأثیر را در ایجاد اعتماد و اطمینان دانش‌آموزان به معلم دارد. تنها زمانی دانش‌آموز می‌تواند صحبت‌های معلمش را باور کند و از او الگوپذیری کند که وی را عامل به گفتارش ببیند و اعمالش آینه تمام‌نمای گفتارش شود. مصاحبه‌شونده شماره ۱۶ که از محققین است و بر روش‌های آموزش دینی برگرفته از قرآن تأکید دارد، در زمینه اهمیت این موضوع اذعان داشت:

معلم علاوه بر انتقال معلومات باید حس دینی را به بچه‌ها منتقل کند. کتاب آموزش دینی را یک فرد ماتریالیسم هم می‌تواند برای بچه‌ها تدریس کند، ولی آیا ایثار، گذشت و آنچه از حس دینی مدنظر بوده را هم می‌تواند منتقل کند؟ خیر چون کلامش دلسوزانه نیست که در مخاطب تأثیر بگذارد. عامل بودن، مؤثر است، آیه‌ای داریم که می‌فرماید: "آیا مردم را به خوبی‌ها دعوت می‌کنید و خود را فراموش می‌کنید". زبان بدن و الگو بودن معلم مهم است. مثلاً پیامبر می‌فرماید: نگاه کنید من چگونه نماز می‌خوانم، شما هم همان‌طور بخوانید. در همین راستا، مصاحبه‌شونده شماره ۱۵ که از مؤلفین کتاب می‌باشد، معتقد است الگو باید خود رسانا باشد، وی دیدگاه خود را این‌گونه توصیف می‌کند:

نقش معلم در آموزش دینی این هست که بتواند الگوهای دینی را خیلی خوب به بچه‌ها معرفی کند و بتواند دست بچه‌ها را به دست الگوها بسپارد. نه اینکه فقط محتوا را دانشی در ذهن بچه‌ها منتقل کند. خود معلم هم باید الگو باشد. الگو یعنی ما یک الگوهایی داریم وقتی خودمان را شبیه آن الگوها می‌کنیم، به درجاتی از آن الگوها می‌رسیم. نقش معلم وقتی می‌گوییم می‌خواهد این مسیر را طی کند، تا خودش رسانا نشده باشد نمی‌تواند دانش‌آموز را رسانا کند؛ یعنی یک سیم اتصالی هست، معلم باید رسانا باشد تا جریان برق وصل شود. باید توجه کرد کسی که می‌خواهد حلقه وصل باشد چه لوازمی نیاز دارد. خودش باید در این جریان قرار داشته باشد تا بتواند افراد را هم در این جریان قرار دهد.

اما باید دید، آموزگاران در موقعیت تدریس چگونه عمل می‌کنند تا نقش الگویی خود را به خوبی ایفا کنند. مصاحبه‌شونده شماره ۹ نقش الگویی معلم را که حاصل تجارب تدریس وی است، این‌گونه توصیف می‌کند:

قطعاً پیرو روایت پیامبر که فرمودند: رطب خورده منع رطب نمی‌کند، معلم تا وقتی که خودش عامل به کاری نباشد، نمی‌تواند روی دانش آموز اثرگذار باشد. در همان ارتباط صمیمی که گفتم، مطمئناً دانش آموز رفتار معلم را نگاه می‌کند، معلمش اهل نماز جماعت هست، دروغ نمی‌گوید، اگر قولی می‌دهد عمل می‌کند، منظم هست، مرتب هست، اهل نماز اول وقت هست، اهل بخشش هست (مثلاً بگوید به خاطر میلاد امام زمان این کار اشتباهت را می‌بخشم، عیدیات باشد). همه آن چیزهایی که هم در حیطه احکام و اخلاق کتاب هدیه‌های آسمان آمده، اینها را اگر دانش آموز ببیند، مجموعش باعث می‌شود آن اثری را که من در درس هدیه‌های آسمان می‌خواهم روی دانش آموز داشته باشد، بالاتر برود.

بحث و نتیجه‌گیری

بدون تردید نمی‌توان منکر این موضوع بود که معلم یکی از اساسی‌ترین نقش‌ها را در تعلیم و تربیت ایفا می‌کند. حتی گاهی معلم فکور و هوشمند به‌تنهایی نقش دیگر عناصر برنامه درسی را ایفا می‌کند و جای خالی آنها را پر می‌کند و یا گاهی به‌تنهایی فراهم‌کننده دیگر عناصر برنامه درسی است. براساس تجربیات و دانش عملی و نظری آموزگاران و متخصصین، نقش معلم در آموزش دینی به سه مقوله متخصص و با‌دراایت، ارتباط عاطفی معلم (دوست و راهنما) و نقش الگویی دسته‌بندی شد. آموزگاران برای ایفای صحیح هر یک از این نقش‌ها باید مهارت‌ها و توانمندی‌های لازم را کسب کنند تا بتوانند دانش‌آموزان را به وجد بیاورند و ذهن و روح دانش‌آنان را در اختیار بگیرند. تسلط بر موضوعات و فهم آنها به‌عنوان یکی از صلاحیت‌های موردنیاز تدریس مطرح است. تازمانی که معلم فهم کافی از موضوعات دینی نداشته باشد نمی‌تواند در انتقال مفاهیم به شیوه‌ای مؤثر اقدام کند. دانش‌آموزان معلم را به‌عنوان نمادی از منبع علم می‌پندارند. بنابراین، لازم است آموزگاران مسلط بر موضوعات دینی باشند و به تفقه در دین پردازند تا بتوانند افق‌های جدیدی را به روی دانش‌آموزان بگشایند و الهام‌بخش بینش و نگرش دینی به دانش‌آموزان باشند. یک معلم آگاه و باتدبیر در مواجهه با مسائل و موقعیت‌های پیش‌آمده، شتابزده عمل نمی‌کند و نمی‌هراسد. معمولاً نوع نگاهش به مسائل، نگاهی موشکافانه و تربیتی است. وی از مسائل برای آموزش به دانش‌آموزان و حتی گاهی برای افزایش تجارب خودش بهره می‌گیرد.

دومین نقشی که معلم برای آموزش دینی باید اجرا کند، نقش دوست و راهنما می‌باشد. معلم باید در کنار و همراه دانش‌آموزان باشد، نه درمقابل آنها. برای دستیابی به این هدف، معلم باید تدابیر مناسبی را برای برقراری و گسترش ارتباطات عاطفی با دانش‌آموزان به کارگیرد. پرهیز از تکلف در گفتار و هم‌زبان‌شدن با دانش‌آموزان از طریق بیان کلمات، داستان‌ها و خاطرات در حد فهم و موردعلاقه آنان، یکی از فنون برای برقراری ارتباط و ایجاد احساس صمیمیت با دانش‌آموزان محسوب می‌شود. استفاده از روش‌های تشویقی متنوع نیز یکی دیگر از فوونی است که به تهییج دانش‌آموزان برای برقراری ارتباط منجر می‌شود. آنچه که آموزگاران باید در آموزش به‌خصوص آموزش دینی در نظر بگیرند، ایجاد هیجان، تحریک و برانگیختن شوق دانش‌آموزان در تمامی فرایندهای تدریس است؛ چراکه آموزش و پرورش بدون هیجان مرگ مدارس را در پی خواهد داشت. علاوه بر تشویق، یکی دیگر از راهکارها در برانگیختن دانش‌آموزان و ایجاد هیجان در آنها برای برقراری ارتباط صمیمی، شوخ‌طبعی و روحیه شاد معلم در تعامل با دانش‌آموزان در فرایند تدریس است. جان دیویی^۱ (۱۹۳۸)، در کتاب خود با عنوان تجربه و تحصیل می‌گوید: "کسب دانش تاریخ و جغرافیا و یا توانایی خواندن و نوشتن چه سودی دارد. اگر در جریان یادگیری شخص، روح و احساس خود را ازدست بدهد؛" اگر تجربهٔ مدرسه رفتن، روح یادگیری کودکان را تخریب کن؛ حس شگفتی و کنجکاوی آنها را نسبت به دنیا و تمایل آنها برای توجه به انسان‌ها را از بین ببرد؛ صرف‌نظر از اینکه دانش‌آموزان ما در انجام آزمون‌های استاندارد چقدر خوب عمل می‌کنند؛ آیا می‌شود گفت که ما به‌عنوان آموزش‌دهندگان، موفق بوده ایم؟ جان گودلد^۲ (۱۹۸۴)، در کتاب جایی به نام مدرسه، بعد از درک وجوه شباهت شگفت‌انگیز در مدارس نوشت: "ملالت و خستگی یک بیماری اپیدمی است. چرا مدارس ما جای شادمانی نیستند؟" اکنون با گذشت یک نسل اگر از دانش‌آموزان بخواهید که فهرستی از صفات مدرسه تهیه کنند، شک داریم که صفت شادی‌بخش در این فهرست باشد. قلب‌ها و افکار کودکان و نوجوانان به روی شگفتی‌های یادگیری و پیچیدگی‌های فریبنده زندگی گشوده است، اما مدرسه همچنان تلاش می‌کند آن را به یک تجربهٔ عاری از شادی بدل کند. یادگیری توأم با شادی می‌تواند در مدارس وجود داشته باشد؛ اگر به شادی فرصت دهیم، اگر بخواهیم دانش‌آموزان در مدرسه جریان یادگیری را تجربه کنند،

1. Dewey

2. Goodlad, J

اگر بخواهیم آنها مدرسه و یادگیری را شادی بخش بدانند، باید در رابطه با مواد آموزشی و چگونگی آموزش آن تجدیدنظر نمائیم. مدارس دیگر برای ایجاد کار و آزمون گرفتن نمی‌باشند، بلکه آنها برای پرورش انسان هستند (ولک^۱، ۲۰۰۸).

براساس تجارب مصاحبه‌شوندگان، معلم در دوره ابتدایی معتبرترین و دردسترس‌ترین الگوی دانش‌آموزان است که حتی نوع پوشش، طرز رفتار و نوع گفتار وی مورد توجه دانش‌آموزان قرار می‌گیرد. اجرای نقش الگویی در حوزه دین، اهمیتی مضاعف دارد. اما همه آموزگاران قابلیت‌های لازم برای ایفای چنین نقشی را ندارند. به‌طور کلی افرادی الگو قرار می‌گیرند که دارای مقبولیت و محبوبیت نزد دانش‌آموزان باشند. یکی از راه‌های کسب مقبولیت و محبوبیت، اخلاق خوب است. تازمانی که آموزگار متصف و عامل به صفات اخلاقی نباشد، نمی‌تواند از دانش‌آموزانش انتظار رفتاری اخلاقی را داشته باشد. درحقیقت تناسب بین گفتار معلم و آنچه دانش‌آموز در عمل از وی می‌بیند، عامل اصلی اعتماد دانش‌آموز به معلم به‌عنوان الگو می‌باشد.

هدف از آموزش دینی باید شکل‌گیری شخصیت یکپارچه دینی در دانش‌آموزان باشد. صفایی حائری (۱۳۸۸) رسیدن به شخصیت دینی را از طریق تدبیر، تفکر و تعقل ممکن می‌داند و نقش هدایت‌گری را برای معلم دینی در شکل‌گیری شخصیت دینی در نظر می‌گیرد. ایفای نقش هدایت‌گری نیازمند دراختیار گذاشتن معیارها و ملاک‌ها، آموزش روش تفکر و تعقل است، تا در نهایت خود دانش‌آموز از بین راه‌ها به انتخاب برسد. درعین حال، نه تنها ایفای نقش هدایت‌گری در تضاد با دیگر نقش‌ها نیست، بلکه همه نقش‌های متصور برای معلم مکمل یکدیگرند. هدایت‌گری مستلزم تفقه در دین است، تازمانی که هدایت‌گر تخصص لازم در دین نداشته باشد، نمی‌تواند هدایت‌جریان تربیت دینی دانش‌آموزان را برعهده بگیرد. یک معلم هدایت‌گر باید دوست و راهنمای متربی باشد تا متربی به او اعتماد کند و از او روی برنگرداند و همچنین تازمانی که رابطه دوستانه بین مربی و متربی اتفاق نیفتد و یکدیگر را درک نکنند، گسلی بین آنان ایجاد می‌گردد که مانع برقراری ارتباط می‌شود. اگر مربی به آنچه می‌گوید، عمل نکند؛ نمی‌تواند به‌عنوان الگویی برای متربیان پذیرفته شود. یک هدایت‌گر باید خود الگوی عملی خوبی باشد تا بتواند اعتماد و علاقه متربیان را به خود جلب کند.

منابع

- آل‌مراد، آسیه؛ فردانش، هاشم؛ مهرمحمدی، محمود و طلایی، ابراهیم (۱۳۹۶)، واکاوی ماهیت راه‌یابانه تدریس: رویکرد مطلوب در تبیین کنش معلمی مبتنی بر موقعیت عمل، *فصلنامه تدریس پژوهی*، ۵ (۲)، ۱۰۷ - ۸۳.
- استراس، آنسلم و کوربین، جولیت (۱۳۹۰)، *اصول روش تحقیق کیفی (نظریه‌مبنایی رویه‌ها و روش‌ها)*، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تهرانی، مجتبی (الف ۱۳۹۴)، *ادب الهی: مبانی تربیت*، چ سوم، تهران: مؤسسه فرهنگی - پژوهشی مصابیح‌الهدی.
- تهرانی، مجتبی (ب ۱۳۹۴)، *ادب الهی: تربیت مربی*، چ سوم، تهران: مؤسسه فرهنگی - پژوهشی مصابیح‌الهدی.
- تولستوی، لئو (۱۳۷۳)، *نقش دینی هنر، فصلنامه هنر*، ۶: ۳۶ - ۲۳.
- شریف‌زاده، بهمن (۱۳۸۶)، *آموزش دین در فاصله از پرورش دینی*، کتاب نقد، (۴۲): ۱۶۹ - ۱۸۱.
- صفایی حائری، علی (۱۳۸۸)، *تربیت کودک: نقش معلم، روش تربیت کودک، عوامل تربیت کودک*، قم: لیل‌القدر.
- گال، مردیت؛ بورگ، والتر و گال، جويس (۱۳۹۴)، *روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روان‌شناسی*، ترجمه احمدرضا نصر و همکاران، تهران: سمت و دانشگاه شهید بهشتی، ج دوم.
- مرادی، مسعود؛ فردانش، هاشم؛ مهرمحمدی، محمود و موسی‌پور، نعمت‌الله (۱۳۹۰)، *مبانی و ویژگی‌های یک الگوی تدریس برای انواع دانش روش کاری، فصلنامه روان‌شناسی تربیتی*، ۷ (۲۰): ۱۲۹ - ۹۵.
- مرکز فرهنگ و معارف قرآن (۱۳۸۲)، *دایرةالمعارف قرآن کریم*، جلد: ۷، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- Dewey, J. (1938). *Experience and education*. New York: Collier.
- Fenstermacher, G., & Richardson, V. (2001). Manner in Teaching: the study in four parts. *Curriculum Studies*, 33(6), 631-637.
- Fenstermacher, G., & Richardson, V. (2005). On making determinations of quality in teaching. *Teachers College Records*, 107(1), 186-213.
- Fenstermacher, G. (2001). On the concept of manner and its visibility in teaching practice. *Curriculum Studies*, 33(6), 639-653.
- Huang, Y. C., & Lin, S. H. (2014). Assessment of Charisma as a Factor in Effective Teaching. *Educational Technology & Society*, 17(2), 284-295.
- Shulman, L. S., & Shulman, J. H. (2004). How and what teachers learn: A shifting perspective. *Journal of Curriculum Studies*, 36 (2), 257-271.
- Wolk, S. (2008). Joy in school. *The Positive Class room*, 66, (1), 8-15.

